

هزاره ی شاهنامه: پاره ی ششم

ویرایش بر بنیاد زبان پارسی :
واژه های ایرانی که در گذر
زمان دگرگون شده اند

پیش سخن

در پاره های پیش دانسته بشد که استاد فرهیخته فریدون جنیدی، پس از سی سال سگالش در سپهر شاهنامه، آفریده ی پروردگار بی همتای سخن پارسی، فردوسی ورجاوند، بر این باور می شوند که پنج مزدور به شاهنامه دستبرده اند، زیرا که با زبان ایشان، "شیوه سخن آنان یکسان نیست." و بخش بندی استاد جنیدی بدین گونه است:

"بخش نخست، تا پادشاهی کیخسرو

بخش دویم، پادشاهی کیخسرو تا لهراسپ

بخش سیوم، لهراسپ و گشتاسپ

بخش چهارم، اسکندر

بخش پنجم، ساسانیان"

و نیز دانسته بشد پیش از اندر شدن به سپهر شاهنامه و یافتن رج های افزوده شده باید ترازهای گوناگونی را بکار گیریم. استاد جنیدی، بیست و هفت تراز گوناگون را بر می شمارند:

1. زبان پارسی.
2. زبان پهلوی.
3. زبان اوستایی.
4. دانستن زبان تازی.
5. آگاهی همه سویه، از راز و رمزهای چامه و سرود پارسی.
6. فرهنگ ایران باستان.
7. کیش های ایران باستان.
8. یک: پوریوت کیش؛ دو: کیش مهر؛ سه: کیش زرتشت.
9. ستاره شناسی.
10. سرگزشت جهان و جهانیان.
11. باستان شناسی.
12. زمین پیمایی و شناخت سرزمین ها.
13. مردمشناسی.
4. پزشکی.
15. شناخت اسب.
16. شناخت گوسپند، و دام.
17. شناخت جنگ افزارها، و کاربرد هر یک از آنها در میدان نبرد، یا دشت نخچیر.
18. آیین نبرد.
19. آرایش میدان.
20. سپه کشی.
21. زمان نبرد.
22. پوشش و آرایش چه در رزم، چه در بزم.

23. آگاهی های همگانی، چونان آیین می نویسی، خنیاگری، شکار و دیگر.
24. میزان و سنجش خرد.
25. شناختن گفتارهای افزوده بشاهنامه ی فردوسی و نیز سخنان افزوده بشاهنامه در هنگام شاهان پیشین (پیش از فردوسی).
26. شناختن رازها و رمزهای سخن فارسی در سروده ها.
27. شناختن گزافه های افزوده به شاهنامه.



چندی پیش که بر روی تارنمایی بخشی از "زبان پاک و نژاده - واژه نامه تازی - پارسی" نگارنده گزارشته شده بود، دوست هوشمندی به نام م. زرتشتی از من چند پرسش درباره ی واژگان تازی کرد. برای ایشان در یادداشتی نوشتم، بیشترین، و نه همه ی، واژه هایی که دارای واج های ث، ح، ط، ظ، ص، ض، ع، ق، ذ، می باشند، ریشه ی تازی دارند. این دوست ارجمند پاسخ بداد که نه! و دو نمونه بیاورد: صد و طبرستان.

پاسخ نگارنده به کدبان م. زرتشتی این بود که بسیار واژه ها آگاهانه (شیفتگی تازی نویسی) و ناآگاهانه نادرست نوشته می شوند: صد می باید سد نوشته بشود و گونه ی درست آنرا در واژه ی (جشن) سده می بینیم. ریشه ی اوستایی آن سَت و پهلوی آن سَت است. و به جای بکار گیری واژه ی تازی قرن، گونه ی درست آن که همانا سده (برای نمونه سده ی هشتم) را بکار می گیریم.

به همان گونه تبرستان و توس را نادرست، طبرستان (تپور، تیر) و طوس می نویسیم و گمان می کنم هنوز هستند کسانی که زادگاه نگارنده را به نادرستی، طهران و نه تهران می نویسند!

در این باره استاد فرهیخته جنیدی در "ویرایش بر بنیاد دستور و آیین زبان پارسی" (رویه 63 در 'پیشگفتار بر ویرایش بر شاهنامه ی فردوسی') نویسند: "چون اندک اندک واژه های تازی بزبان فارسی اندر شد، نویسندگان را هوس نوشتن واژه های فارسی بگونه ی تازی پدیدار گشت، و چون چهارده سده بر چنین شیوه

ی نگارش گزشت، تازی نویسی گروهی از واژه ها چنان به آیین شد که چون یکی از نویسندگان - که نام وی را بیاد ندارم - برای نخستین بار نام طوس را به گونه «توس» نوشت، همگان بانگ برداشتند که از پیش خود نشاید دست به دگرگون واژه ها زدن...

بایستی دانستن، که آن کسان که چنین واژه ها را بگونه تازی نوشته اند، همگان پچین بردار بوده اند (پچین: رونوشت)...

چنین است که انبوهی از این واژه ها در نوشته پچین برداران شاهنامه نیز اندر شده است و شایسته می نماید که برای یکبار، این واژه ها را بگونه فارسی آن بنویسیم، و خود را از پیروی چنان نویسندگان ناآگاه رها سازیم!"

نخستین واژه ای که استاد جنیدی به آن می پردازند، همانا واژه سَد بود که پیشتر از آن بگفتیم.

نمونه نادرست در شاهنامه:

صد کاروان اشتر سرخ موی
همه هیزم آورد پرخاشجوی

دگر واژه ها در این پاره چنین باشند:

شست: نباید را شصت نوشت.

به پیش سپاه اندرون پیل شصت
جهان پست گشته ز پیلان مست

عَو: که همانا با غریو (فریاد و بانگ) برابر بود و واژه ی عَوغا آنرا در خود دارد.

کسی در گذشته خود را تنها پروردگار زبان پارسی و شاهنامه می دانست، و دیگران را تنها چنان چون "بنده" می دانست، آنرا به گونه ی عَو نوشت که هنوز به این گونه نوشته می شود. نمونه: چامه ای از اسدی:

فتاده عو طیل طغرل برابر
گریزان ز بانگ سواران هزیر

شادروان دهخدا هم در درستی عَو دو دل می بوده و در زیر نویسی می نویسد:
"ظاهراً مصحف عو است. رجوع به عو و غیو شود."
شادروان دهخدا بی گمان میدانست که عَو، همانا بانگ و فریاد سگ باشد!

لئل: درباره ی این واژه استاد جنیدی نویسد: "لئل که از کان و کوهستان بَدخشان بر می آید و در همهء تایکستان چنین کان نیست که آن را اعل بخوانیم."

زمین جنب جنبان شد از میخ نعل
هوا از درفش سواران چو لعل

نئل: نیک میدانیم که اسپ پیشکش ایرانیان به دیگر مردمان بودند. مردم ایران زمین بود که اسپ را رام کردند و نئل در ایران ساخته بشد. در داستان یادگار زیران از نئل یاد شده: "و اسپ او را ببرند، آن سیاه آهنین سم را."
در تازیستان نه کان آهن یافت می شود و نه آهنگری در آنجا روا بوده.

بیوشید روی زمین را به نعل
هوا یکسر از پرنیان گشت لعل

جیهون و سیهون: جیهون در ورا رودان و نیز سیهون که از تازیستان بس دور هستند را نباید به گونه ی جیحون و سیحون نوشت.

ز نفران: که در آذربایجان هنوز به گونه ی زفران خوانده می شود و بهترین گونه ی آن در خراسان یافت میشود را نباید زعفران خواند چه در تازیستان هیچگاه زعفران نبوده.

زمین سربسر کشته و خسته شد
و یا لاله و زعفران رسته شد

هُجره: اتاق، در اوستا به گونه ی هوکرت بیامده. نوشتن آن به گونه ی تازی حُجره نادرست باشد.

چو خورشید تابنده شد ناپدید
در حجره بستند و گم شد کلید

هَجَله: نیز به مانند هُجره دگرگون شده از تازی بُود. ریشه ی تازی "حجل" یافت نمی شود.

بیآمد سوی هَجَله آرزوی
بدو گفت ای ماه آزاده خوی

طاق و تاقدیس: هر دو واژه ی ایرانی است و نوشتن به گونه ی طاق نادرست باشد. نیک میدانیم بر آوردن آنچه تاق نامیده شده برای نخستین بار در ایران ارجمندمان انجام بگرفت و تازیان بیابان گرد و بادیه نشین هیچ گونه سر و کاری را با تاق نبوده.

به یک دست ایوان یکی طاق دید
ز دیده بلندی او ناپدید

و:

ز تختی که خوانی و را طاقدیس
که بنهاد پرویز در اسپریس

تبل: را نباید طبل نوشت. این واژه ایرانی است و با تبیره که همانا تبل کوچک باشد
همیشه می باشد.

بزد طبل و طغرل شد اندر هوا
شکیبا نبد مرغ فرمان روا

خرطوم: از هندوستان و نه از تازیکستان به ایران آمد و شیوه ی نگارش به گونه ی
تازیکستانی آن، خرطوم ، نادرست باشد.

بخستند خرطوم پیلان به تیر
ز خون شد در و دشت چون آبگیر

و دیگر:

خدنگی که پیکانش یازد به خون
سه چوبه بخرطوم پیل اندرون

دول: به نادرستی به گونه ی تازی شده ی دلو می خوانند که نا درست باشد.

در شاهنامه:

یکی دختری دید، تابان چون ماه
فروشته از چرخ، دلوی بچاه

و دیگر:

پرستنده بشنید و آمد دوان
رسن بود بر دلو و چرخ روان

نیز:

پرستنده را گفت کای کم ز زن
نه زن داشت این دلو و چرخ و رسن

دول، همانا، آوندی باشد که با آن آب از چاه بر می آورند و نام ماه یازدهم از ماه
های دوازده گانه نیز دول می باشد. (سنایی: باز دو پیکر و ترازو و دول/از
هوایافت بهره بیش ممول)

نَبَق: در پهلوی نَبَق را نباید به گونه ی طبق نگاشت.

فروزنده مُجسلس و می گسار
نوازنده چنگ با گوشوار
طبقهای زرین پر از مشک ناب
به پیش اندرون آبیگیر گلاب

توغ: تازیان را که آرایه ای بر جامه ی شاهان بوده پیوندی نباشد. پس آنرا نباید به گونه ی تازی شده ی آن طوق نوشت.

بدو گفت بی تو نخواهم جهان
نه اورنگ و نه تاج و طوق شهان

نیز:

شهنشه به رستم قبائی بزر
ابا طوق زرین و تاج و کمر

کرتاس: در گفتار فردوسی بزرگوار این واژه به گونه ی درست آن و نه به گونه ی تازی شده ی آن که در رج های افزوده شده به گونه ی قرطاس یا قرطاسه باشد، آمده. کرتاس به گونه ی کراسه و سپس ساده شده ی آن کاغز (کاغذ) درآمد.

رواک: پهلوی که از ریشه ی رَو باشد را نادرست به گونه ی تازی شده ی آن رواق می نویسند. رواک: پهلوی که از ریشه ی رَو باشد را نادرست به گونه ی تازی شده ی آن رواق می نویسند. و آن جایی از باشد که از به درون خانه توان رفت. پیشخانه، پیشگاه خانه. در پهلوی نو رواک بشد و تازیان چون گ ندارند آنرا به گونه ی رواج دگرگون کردند.

در خانه ها را سیه کرد پاک
ز کاخ و رواقش بر آورد خاک

توفان: که نادرست طوفان نوشته می شود از ریشه ی توف و توفیدن می باشد.

اود: از هندوستان چوب خوش بوی اود بما برسید که به نادرست عود نوشته می شود. نیز آبیر از هند می آید و نگارش آن به گونه ی عبیر نادرست بود. در تازیکستان چیزی به نام آبیر نبود.

بر او ریخته عود و کافور و مشک
تنش را بدو در بیستند خشک

تاووس: نه در تازیکستان تاووس بود و نه در هندوستان که این پرنده از آنجا به ایران آورده است واج ط (طاووس یا طاوس) یافت می شود!

ز مادر جدا شد چو طاوس نر
به هر موی بر تازه رنگی دگر

نیز:

پس و پیش ترکان طاوس رنگ
چپ و راست شیران پولادچنگ

آروس: واژه ایست پارسی با ریشه ای اوستایی، به چم های سپید (گوهر کانی - به تازی فلز - سپید رنگ)، زدودن از ناپاکی، به آیین راستی زیستن. واژه ی آروس نیز بر همین چم های سپید، پاک و راست باشد.
استاد جنیدی نویسد: "... که ویژگی یک دختر بآیین پاک ایرانی است، این واژه را بنادرست بگونه ی عروس می نویسند که در زبان تازی ریشه ندارد و تعریس و معارسه و معروس!!! از آن بر نمی آید."

جهان چون عروسی رسیده جوان
پراز چشمه و باغ و آب روان

تراز: را نباید به گونه ی طراز نوشته شود. این واژه فارسی است و ترازو از آنست.

ستاره یاب: گونه ی کهن این واژه استریاب بوده که در گزشت زمان واج ی همانا واج ل گشته و به گونه ی لاب، استرلاب بشد و تازیان این واژه را بیشتر دگرگون کرده و اصطرلاب نوشته اند. در افزوده های شاهنامه پا از این فرازتر می رود و به گونه های نادرست تر صلاب و صرلاب نیز بیامده.

همی باز جستند راز سپهر
به صلاب تا بر که گردد بمهر

نیز این گونه بیامده:

همی باز جستند راز سپهر
به صرلاب تا بر که گردد به مهر

غوته: واژه ی غوته (خوردن) را نادرست غوطه نویسند که ریشه ی تازی ندارد.

اراد: که از واژه ی اوستایی رت و پیشوند آر ساخته و آررت می گردد به چم گردونه ی پیش رونده باشد.

نترسد ز عراده و منجیق
نگهبان نباید ورا جاتلیق

نیز:

ز عراده و منجیق و ز گرد
زمین نیلگون شد هوا لاجورد

استاد جنیدی فرماید: "در گفتارهای افزوده، هر جا که عراده آورده اند، بهمراه آن از «منجیق» نیز یاد شده است که تازی شده ی مکانیک بوده باشد، و آن نیز نادرست است! دستگاهی که ایرانیان برای درهم کوبیدن دیوار ها و دژها ساخته بودند، «باره کوب» و «کوشک انجیر» خوانده می شد، که در بخش جنگ افزارها، درباره ی آن سخن خواهد آمد، و در گفتار فردوسی نیز چنین آمده است: ز پس گرز های گران، باره کوب"

شیدرخ: به چم چهره ی درخشان باشد که در پهلوی شیت رُخ نگاشته شود. شیدرخ نامی است پارسی و شیطرخ نوشتن تازی گونه ی آن بس نادرست باشد.

ابا شیطرخ نامور گیو بود
دو گرد گرانمایه نیو بود

سکوبا: که به گونه ی اُسُف که نام یکی از پایه های کیش ایسا (عیسی) می باشد را افزایشگران به گونه ی نادرست سُف آورده اند:

چو خسرو برفت از برش چاره جوی
جهان دیده سوی سقف کرد روی

نیز:

سقف گفت ما بندگان توایم
نیایشگر پاک جان توایم

منجنيق: برای ساختن پساوا (به تازی "قافیه") منجنيق، کسانی که دستبرده اند به شاهنامه جاتلیق را نیز بکار برده اند. واژه ی جاتلیق همانا واژه ی تازی شده ی کاتولیک باشد:

چهل جاتلیق از بزرگان بگشت
بیامد صلیبی گرفته بمشت

بس خنده دار است که با زبان استاد جنیدی "... در افزوده ها در رویدادهای پیش از عیسی نیز از جاتلیق یاد می شود، باز آنکه «کاتولیک ها» گروهی از پیروان عیسی هستند، که پس از سده ها، رودروی آنان، پروتستان ها پدیدار شدند! کاتولیک ها (جاتلیق)، در گروهش به عیسی و پیروی از او سخت کوشا هستند، اما در افزوده ها از آنان بنام کسانیکه در جنبش و کوشش دستگاه ها (= مکانیک) آگاهی دارند، یاد می شود.!!"

کشیش: این پاژنام نیز در افزوده ها قسُیس آمده:

سکوبا و قسیس و رهبان روم
همه سوگواران آن مرز و بوم

نیز:

چو ز نار قسیس شد سوخته
چلیپای مطران برافروخته

متران: را نیز که پاژنامی است نادرست مطران نوشته اند.

چو ز نار قسیس شد سوخته
چلیپای مطران بر افروخته

نیز:

نشستگه سوگواران بدی
بدو در سکویا و مطران بدی

نفت: در اوستا نپئو، بدرآمده در آریا بوم را نطف نوشته اند.

نبرخون: را که رنگ سرخ باشد را طبرخون نوشته اند.

بدو گفت هیشوی کاین نره گرگ
سرش برتر است از هیونی سترگ
دو دندان او همچو دندان پیل
دو چشمش طبرخون و چرمش چو نیل

گرتّه: در پهلوی گرتک، به گونه ی تازی شده ی نادرست آن فرطق، و نیز فرطه
(تازی شده ی گرتّه) می باشد.

گرتک پهلوی، پس از ناپدید شدن واج ر از آن در زبان انگلیسی واژه ی کُت بشد
(Coat).

استاد جنیدی درباره ی واژه ی کرتّه می افزایند: "این واژه تنها در شاهنامه
و اتیکان بگونهء درست «کرتّه» آمده است، و پیداست که در همهء نمونه ها بهمین
گونه بوده است، و کم کم، نویسندگان، بخواست خود آنرا بگونه ی تازی شدهء
«قرطه» درآورده اند."

تُبرگ: به گونه ی طبرگ یا طورگ نوشته می شود که نا درست باشد. تُبرگ یا تُورگ نامی است ترکی.

پذیره شدش نامداری بزرگ
کجا نام او بود جنگی طورگ

نیاتوس: نیز به مانند تُبرگ نباید با واج ط نوشت. نیاتوس نامی است رومی.

بربت: نام "رود"ی ایرانی بود که خنیاگران ایران آنرا می نواختند. بربت را با تازیستان و شیوه ی نگارش تازی شده ی آن به گونه ی بربط را کاری نَبُود!!

چو من دست کردم به بربط دراز
سرشکش ز دیده برون راند راز

نیز:

بدو شادمان گشت بهرام و زن
نشستند و گفتند بربط بزن

استاد جنیدی در نسک خویش به نام *زمینه ی "شناخت موسیقی ایرانی"* که به سال (1372) چاپش بشد به تنها ساز تازیان پرداخته اند. در پیشگفتار ویرایش شاهنامه در زیرنویسی نویسند: "تازیان پیش از اسلام تنها یک رود، بنام «یکتای عرب» داشته اند که یک تار داشته و آنرا به دو میخ که بدو سوی تخته ای می کویدند می بستند، که هیچ گونه پرده ای نداشته، و تنها یک آوا از آن بر می آمده است. پس از اسلام با رفتن خنیاگران ایرانی، به رودها و نوای خوش ایران دست یافتند."

تپیدن، تپش، تپنده، تپان: که از ریشه ی تپ اوستایی می باشند را هیچ گاه نباید با ط نوشت.

یکایک به برف اندرون ماندند
ندانم بدانجای چون ماندند
زمانی طپیدند در زیر برف...

.....

بر آن کوه خارا زمانی طپید
پس از کین و آوردگه آرمید

شترنج: این واژه بی است آریایی که در سانسکریت برابر با «چهار» باشد که همانا بازی در چهارخانه باشد.

نیک میدانیم که این بازی با نام ایرانی خود، شترنگ یا شترنج و نام های شاه، فرزین، پیاده، رُخ، اسپ و پیل به دیگر جاهای گیتی برفت. تازیان هیچ پیوندی با شترنج نباشد. پس نگارش آن به گونه ی تازی آن همانا نادرست باشد.

ز شطرنج و از باژ و از رنج اوی
بگفت آنچه آمد ز شطرنج اوی

نیز:

دگر بهره شطرنج بودی و نرد
سخن گفتن از روزگار نبرد

تینوش: در داستان افزوده ی اسکندر این نام را به گونه ی طینوش آورده اند.

چنان دان که طینوش فرزندان

کم اندیشه از دانش و پند من
یکی باده‌سار است و داماد فور
نباید که داند ز نزدیک و دور

آج: که دندان پیل بود از هندوستان به ایران بیامده و نوشتن دندان پیل به گونه‌ی
تازی شده‌ی آن، عاج نادرست است!

چو کاوس را دید بر تخت عاج
ز یاقوت رخسنده بر سرش تاج

تخت آج، تختی است که در آن آج بکار رفته.

تالقان: را نباید به گونه‌ی طالقان تازی شده نوشت.

دگر طالقان شهر تا فاریاب
همیدون ببخش اندرون اندر آب

تَبْرَزْد: که همانا آنچه باشد که به تازی آنرا نبات خوانند را نباید با واج ط، به گونه
ی طبرزد نوشت.

لبان از طبرزد، زبان از شکر
دهانش مُکَلل به درّ و گهر

تنبور: نیز به مانند بَرَبَت رودی بود ایرانی که با ط، به گونه‌ی تازی شده‌ی
طنبور نوشته‌اند که بس نادرست باشد.

یکی ساخته نغز طنبور ساخت
همی رزم را پیش خود سور ساخت

همچنین:

همانگاه طنبور در بر گرفت
سرائیدن از کام دل درگرفت

نادرستی های ساخته و پرداخته شده ی کسانی که به شاهنامه دستبرد زده اند بس
بیشتر از آنچه است که در بالا گفته بشد. آنچه به گونه ی نمونه بیاوردیم، "مشت"
بسیار کوچکی است از این "خرمن" بسیار بزرگ نادرستی های زبانی یافت شده
در شاهنامه که از آن پروردگار بی مانند زبان پارسی، فردوسی ارجمندمان نمی
باشد. در گفتار آینده باز از آن سخن خواهیم گفت.

*

پس سخن

چیرگی استاد توس بر زبان پارسی را بسیار کسان ستوده اند. انوری، که خود به
گمان نگارنده ی این نوشتار، به همراه خاقانی، رودکی، منوچهری، سعدی، اسدی
و فرخی، از بزرگترین سخنوران زبان پارسی می باشد، یکی از بهترین ستایش ها
را از استاد توس کرده است و در آن هیچ گمانی را نثبوت:

آفرین بر روان فردوسی
آن همایون نژاد فرخنده

او نه استاد بود و ما شاگرد
او خداوند بود و ما بنده

وحید ایرانی